آن طرف

عبور از چیزی به معنای رفتن به آن طرف آن است.

او از آن طرف هیئت به طرف دیگر رفت.

نفس کشیدن

نفس کشیدن به معنای این است که اجازه دهید هوا از بدن خارج و خارج شود.

برای کمک به تنفس خوب به ریه های سالم و قوی نیاز داریم.

مشخصه

ویژگی چیزی است که نشان می دهد یک شخص یا یک چیز چگونه است.

یکی از ویژگی های ببرها راه راه های سیاه آنها است.

مصرف کردن

مصرف چیزی به معنای خوردن یا نوشیدن آن است.

جک یک بشقاب کامل ماکارونی مصرف کرد.

هیجان زده کردن

تحریک کسی به معنای خوشحال کردن و علاقه مند کردن او است.

من در مورد رقص مدرسه در روز جمعه شنیدم. این من را هیجان زده کرد.

مفرط

اگر چیزی افراطی باشد ، مقدار یا درجه زیادی دارد.

تمرین او به حدی شدید بود که به شدت عرق کرده بود.

ترس

ترس احساس ترس است.

من ترس زیادی از اسکیت بورد دارم.

خوش شانس

اگر خوش شانس باشید ، خوش شانس هستید.

من خوش شانس شدم که صندلی بگیرم.

رخ دادن

اگر شخصی اتفاقاً کاری را انجام دهد ، آن را به طور اتفاقی انجام می دهد.

من اتفاقاً امروز با چند دوست جدید در مدرسه آشنا شدم.

طول

طول چیزی به اندازه طول آن از یک سر به سر دیگر است.

طول کف سه متر است.

اشتباه

اشتباه کاری است که شما اشتباه انجام می دهید.

رئیس من همیشه وقتی اشتباه می کنم سرم داد می زند.

رعایت کنید

مشاهده چیزی دیدن آن است.

برایان طلوع خورشید را بر فراز کوهها مشاهده کرد.

فرصت

فرصت فرصتی برای انجام کاری است.

من فرصتی برای عکس گرفتن در جنگل داشتم.

جایزه

جایزه چیزی با ارزش است که به برنده تعلق می گیرد.

من برای گرفتن بهترین نمره در آزمون علومم جایزه گرفتم.

نژاد

مسابقه یک مسابقه است تا ببیند سریعترین کیست.

پل یک دونده سریع است ، بنابراین به راحتی برنده مسابقه شد.

پی بردن

فهمیدن این است که ناگهان بفهمیم.

بعد از اینکه از خانه ام خارج شدم ، متوجه شدم که چراغ را روشن گذاشته ام.

پاسخ دادن

پاسخ دادن پاسخ دادن به گفته های شخص دیگری است.

وقتی معلم س theال را پرسید ، همه ما پاسخ دادیم.

خطر

خطر احتمال وقوع اتفاق بد است.

من ریسک کردم و از کوه برفی بالا رفتم.

تعجب

تعجب این است که از خود س questionsال بپرسید یا نیازی به دانستن داشته باشید.

مادر جوان تعجب کرد که آیا پسر یا دختری دارد؟

هنوز

با این حال برای گفتن چیزی استفاده می شود که تاکنون اتفاق نیفتاده است.

ما هنوز نمی توانیم بیرون برویم ما هنوز می خوریم

سارا عاشق خواندن بود. او رمان و شعر می خواند. او توصیفات و عبارات زیبا را دوست داشت. او عاشق خواندن آثار شاعران و داستان نویسان بود. او بازی های ویدیویی یا فناوری را دوست نداشت. او در تیم بسکتبال بود ، اما ورزش را دوست نداشت. پدر و مادرش او را وادار به بازی بسکتبال کردند. در حقیقت ، والدین سارا او را مجبور به انجام بسیاری از کارها کردند. اما او نمی خواست آن کارها را انجام دهد. او فقط می خواست بنشیند و تمام روز را بخواند.

یک روز ، یک کتاب کوچک از طریق پست آمد. برای سارا بود این کتاب بسیار خاص به نظر می رسید. روی ورق های طلا چاپ شده بود. سارا شروع به خواندن کرد. رئوس مطالب داستان ساده بود. این در مورد یک مکان جادویی بود. اتفاقات عجیبی در آنجا رخ داده است. یک نمونه از کتاب در مورد پسری بود که می توانست مردم را کنترل کند. در یک صحنه ، او دوستانش را به شوخی های خنده دار واداشت.

سارا عاشق کتاب بود. او آن را تمام وقت می خواند. بعد اتفاق عجیبی افتاد. این کتاب قدرت خاصی به سارا می داد. او می توانست افراد دیگر را کنترل کند. او مانند پسر کتاب بود. در طول یک امتحان ، او دوست خود را به شوخی احمقانه گفت. دوستش به دردسر افتاد.

بعد از مدرسه ، سارا سفر مستقیمی به خانه انجام نداد. در راه ، او به فروشگاه محلی رفت. او می خواست بیشتر به مردم کلاهبرداری کند. او مشکلاتی ایجاد کرد. او مردم را به زمین انداخت. او خندید و سرگرم شد.

سرانجام او رفت و شروع به راه رفتن به خانه کرد. سپس او چیزی را دید. مربی بسکتبال او قصد داشت جلوی اتوبوس راه برود. داشت به طرف دیگر نگاه می کرد. او مجبور شد جلوی او را بگیرد! او از قدرت خود استفاده کرد. او او را کنترل کرد. او را وادار كرد كه راه برود.

سارا آن روز چیزی یاد گرفت. کمک به مردم بهتر از رنج بردن آنها بود. بنابراین ، او محدودیتی در نحوه استفاده از قدرت خود قرار داد. او دیگر نمی خواست با آن کارهای بدی انجام دهد. او فقط می خواست کار خوب انجام دهد.